**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020905**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که برای معانی حرفیه و بحث از معانی حرفیه ثمرات عملی ذکر شده بود، یکی از ثمرات عملی این بود که مرحوم شیخ انصاری فرموده بودند چون معنای حرفی جزئی است بنابراین تقییدپذیر نیست، بنابراین ما در جملاتی مثل اذا جاء زید فاکرمه اکرام را مقید به مجیء، وجوب اکرام را مقید به مجیء نمی‌کنیم که مفاد هیئت است. ماده که اکرام باشد مقید می‌شود که نتیجتا وجوب شبیه وجوب معلق به اصطلاح مرحوم صاحب فصول از آب در می‌آید. اینجاها پاسخ‌هایی در این مطلب داده شده بود، مرحوم آخوند فرموده بودند ما قبول نداریم که حرف وضع عام موضوع له خاص باشد، نه وضع عام موضوع له عام است، این یک مبنا. یک مبنا آقای صدر داشتند، آقای صدر که شبیه آن هم مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی هم دارند، ایشان می‌گویند این جزئیتی که در معانی حرفیه هست لازمه‌اش عدم صدق بر کثیرین نیست، چون جزئیت طرفیه است، یعنی جزئیت به ملاحظۀ طرفین نسبت، حروف معنای نسبی دارد که مقومش طرفین هست، نسبت به طرفین جزئیت دارد ولی خود آن نسبتی که در طرفین هست می‌تواند از جهات دیگر کلی باشد، این هم یک راه حل. یک راه حل خود مرحوم حاج شیخ محمد حسین دارند که یک نسب سه طرفه تصویر می‌کنند و جملات شرطیه را از سنخ نسب سه طرفه قرار می‌دهند. یک مبنایی مرحوم آن هم، حالا بعضی از آقایان دارند، حالا ؟؟؟ آقایان هستند می‌گویند که جزئیت منافات با اناطه و تعلیق ندارد، ممکن است یک شیءای جزئی باشد، ولی با این حال منوط باشد. یک جواب دیگری مرحوم آقا ضیاء دارند که جزئیت منافات با اطلاق و عموم افرادی دارد، ولی منافات با اطلاق و عموم احوالی ندارد، و تقییدی که ما در باب قضایای شرطیه داریم از سنخ تقیید عموم و اطلاق احوالی است، بنابراین اینها ملازمه ندارد جزئیتی که در معنای حرفی هست با تقیید.

یک بیان دیگری مرحوم آقای آخوند دارند که این بیان مرحوم شیخ در صورتی درست است که ما از اوّل بخواهیم یک وجوب کلی انشاء کنیم بعد بخواهیم قیدش بزنیم. خب وجوب کلی بعد از این که انشاء شد دیگر قیدپذیر نیست. نه. وجوب را انشاء کنیم بعد بخواهیم قیدش بزنیم، وجوب اگر انشاء شد دیگر قیدپذیر نیست. اما اگر بگوییم نه اوّل وجوب را قید می‌زنیم بعد این وجوب مقید را انشاء می‌کنیم مانعی ندارد. اینها پاسخ‌هایی هست که آقایان مطرح کردند. حالا پاسخ‌های دیگری هم در لابلای فرمایشات آقایان استفاده می‌شود که حالا نمی‌خواهم به آن پاسخ‌ها بپردازم، این پاسخ‌هایی بود که در فرمایشات مرحوم آقای صدر آمده بود.

ما یک نکتۀ کلی اینجا عرض می‌کردیم که در این که اصلا تقیید در مفاهیم حروف امکان‌پذیر هست، حروف یک معنایی دارند که باز هم می‌شود تقیید بشوند، این روشن است، حالا چه مفهومی که در نسب ناقصه باشند، یعنی نسبت ناقصه که بین دو تا مفهوم ایجاد ارتباط می‌کند بعد از ایجاد ارتباط کردن باز هم می‌تواند تقیید پیدا کند. مثلا ما می‌گوییم در مدرسۀ شهر، در به وسیلۀ مدرسه قید می‌خورد، این در مدرسه باز دوباره به وسیلۀ شهر قید می‌خورد. در مدرسه چون درش یک معنای حرفی به کار رفته به نحوی جزئی نمی‌شود که صلاحیت تقیید نداشته باشد، جزئیتش به هر حال به گونه‌ای هست که تقیید‌پذیر است. و همچنین در جملات نسب تامه، زید عالم اگر درس بخواند، ان تدرّس، این خودش هست که آدم وجدانا می‌داند که این نسبت تصادقیه بین زید و عالم را ممکن است به نحو مطلق ما به کار ببریم ممکن است به نحو مقید به کار ببریم، تقیید و اطلاقش امکان‌پذیر است. ما باید این روشن‌تر از معانی هست که ما برای حروف داریم، اگر ما نتوانیم با بعضی از معانی که برای حروف قرار دادیم این تقیید را توجیه کنیم باید در آن معانی حروف برگردیم ببینیم کجای کار گیر داشت، اگر برهان هم اقامه کردیم اینجا یک نوع مقابل بدیهه است، شبهة فی مقابل البدیهة است، برویم ببینیم کجای این برهانی که خیال کردیم برهان است گیر دارد؟ در این که می‌شود در عناوینی که درش مفهوم حرفی به کار رفته تقیید ایجاد کرد و زمینۀ تقیید در اینجور عناوین وجود دارد خیلی روشن است، روی همین جهت ما در جلسۀ قبل یک مطلبی را ذکر می‌کردیم که الآن می‌خواهم ناتمامی آن مطلبی که عرض می‌کردیم را عرض بکنم، مرحوم آقای روحانی در توضیح کلام مرحوم آقای نایینی می‌فرمودند، مرحوم آقای نایینی تعبیر می‌کردند که حروف معانی‌شان ایجادی است، و تنها در نسب کلامیه معنا دارد، آقای روحانی این را توضیح می‌دادند که مراد از نسب کلامیه نه الفاظ هست، عالم مفاهیم است، و حروف را می‌فرمودند در عالم مفاهیم نقش دارد و تا قبل از این که این عالم مفاهیم نباشد حروف معنای دیگری ندارد، و بعد توضیح می‌دادند که موضوع له حروف از سنخ وجودات هست نه از سنخ ماهیت و مفاهیم، این تعبیری بود که ایشان تعبیر می‌کرد. آقای شهیدی ایشان در پاسخ این مطلب به همین مقدار اکتفا کرده بودند که بالوجدان مفاهیم حروف از سنخ، یعنی حروف مفادشان از سنخ مفاهیم است نه از سنخ وجودات، به همین مقدار اکتفا. ما می‌خواستیم این را مبرهن کنیم بیان آقای شهیدی را. به این بیان که اگر قرار باشد حروف مفادشان، مثل هیئات حروف که می‌خواهیم بگوییم هیئات یک قسمی از حروف است دیگر، حروف به معنای عام. اگر قرار باشد معناهایشان ایجادی باشد، به وجود ارتباط داشته باشند نه به مفاهیم لازمه‌اش این است که تقییدپذیر نباشند، در حالی که ما وجدانا می‌دانیم تقییدپذیر است. و این وجدانی بودن تقیید در معانی حروف و معانی هیئات را کاشف قرار می‌دادیم که از سنخ وجود نیست. چون وجود یک شیءای که موجود شد دیگر موجود شده دیگر، دیگر عمومیت ندارد، وجود با تعیّن مساوق است، وجود مساوق با تعین است. این که عرض هم کردم اینجا جزئی هم مسامحی است، مراد از جزئیت تعیّن است، جزئیت مال مفاهیم حاکیه است که اگر یک محکی داشته باشد جزئی است، اگر محکی‌های متعدد باشد کلی است، ولی این جزئیتی که ما اینجا می‌خواهیم مطرح بکنیم تعین است، تعین مال آن شیء خارجی یا ذهنی حالا فرقی ندارد، چه وجود ذهنی چه وجود خارجی هر کدام از آن حیث که وجودی هستند از آن حیث تعین دارند. ببینید بحثی که مطرح هست این یک شیءای که موجود می‌شود این یک شیء یا معلقا وجود پیدا کرده یا غیر معلقا. این نور یا معلق به آن علتش هست یعنی یا وابسته به آن علت هست یا وابسته به آن علت نیست. عمومیت دیگر ندارد، یک مفهومی باشد که ممکن است معلق باشد ممکن است غیر معلق باشد که ما قیدش بزنیم. لابشرط از تعلیق و عدم تعلیق نیست، یا اناطه دارد یا اناطه ندارد. بحث این است که یک شیءای که وجود دارد حدود شیء وقتی وجود پیدا کرد با یک حد خاصی وجود پیدا کرده، درست است قبل از وجود ممکن است به گونه‌های مختلفی ما تصویر بکنیم، ممکن است این نور را بگوییم که خود به خود نورانیت داشته باشد، ممکن است وابسته به منبع باشد، اناطه به منبع. ولی وقتی تحقق پیدا کرد دیگر یک جور بیشتر نیست دیگر، این بحث این است، بنابراین ما اینجوری می‌خواستیم تصویر کنیم که اگر از سنخ وجود باشد نه اناطه معنا دارد نه تقیید معنا دارد، هیچی، نه نمی‌دانم نسب سه گانه معنا دارد، تمام این جواب‌هایی که داده شده این جواب‌ها همه می‌رود پی کارش، که آقای صدر هم در پاسخ‌هایی که به این جواب‌ها می‌دهد، حالا جواب مرحوم آخوند در مورد این که این انشاء قبلا، آن یک سنخه‌اش فرق دارد با جواب‌های دیگر، ولی اکثر این جواب‌ها با آن جوری که می‌خواستیم تحلیل کنیم این که حقیقت حروف از سنخ وجود هست ناسازگار است، این چکیدۀ بحث جلسات پیش است، ولی بعد که دقت کردم به نظرم رسید نه این مطلب نادرست است، ما یک خلطی کردیم. ببینید یک شیءای که موجود می‌شود یک موقعی آنی الحصول است یعنی در یک زمان فقط هست، خب در یک زمان این یا قصیر است یا طویل است، یا مقید است یا مطلق است، یا منوط به شیء است یا غیر منوط به شیء است. یک حد خاص دارد، ولی ما وجودات مستمر داریم. وجود مستمر می‌تواند شیء در بقاء حدش تغییر کند. یعنی یک شیء حدوثا ممکن است وابسته به علت باشد، ولی بقاء دیگر وابسته نباشد. همان است، بقاءً وابسته به آن نیست، حالا بگویید هم چون مثلا در مورد علت و معلول و امثال اینها بگویید وجود معلول عین وجود علت است و آن بحث‌های فلسفی را هم بخواهید، عرفا اینجور نیست. لا اقل یک شیءای که حدوثا مثلا وابسته به علت است، بقاءً وابسته به علت نباشد، می‌شود.

**شاگرد:** انقلاب ذات لازم نیست؟

**استاد:** نه، انقلاب ذات نیست، یعنی حالا بحث سر اسم اینها را بگویید اینها امور عرضی هستند عیب ندارد عرضی باشند، ذاتش تغییر نکرده ولی عرضی‌اش تغییر کرده. حالا تازه آن هم بنابر مبنای حرکت جوهری که خود آن جوهرش هم تغییر می‌کند، آن که هیچی. حالا به آن بحث‌های حرکت جوهری کار ندارم. ولی ببینید ما این زید الآن که موجود شده امروز که روز یک‌شنبه است وجود مقید به روز یک‌شنبه است، فردا وقتی ادامه پیدا می‌کند وجودش مقید به روز دوشنبه است، حدّش تغییر کرد دیگر، زمان یکی از حدود شیء است. الآن این مکان است، یک ساعت دیگر یک مکان دیگر است. این تغییر مکان می‌کند. الآن مثلا راکب است بعد جالس می‌شود. حدودی که شیء دارد در لحظه‌ای که آن حد دارد حدود متعدد نمی‌پذیرد، خب عیب ندارد. ولی در ادامه می‌تواند بپذیرد آن بحثی که مرحوم آقاضیاء می‌گوید که اطلاق افرادی ما نمی‌خواهیم او را قید بزنیم، اطلاق احوالی را می‌خواهیم قید بزنیم به اینجا باید برگردد، ببینید یک وجود خارجی الآن اطلاق ندارد آن لحظه به ملاحظۀ لحظه در نظر بگیریم اطلاق ندارد نه اطلاق افرادی دارد نه اطلاق احوالی. ولی این در ادامه می‌تواند به احوال گوناگون موجود باشد. این که ما می‌گوییم این قید می‌خورد یعنی الآن مثلا یک حدی دارد حدش تغییر کند حد دیگر باشد، خود وجودش اصلا، ممکن است شیء معدوم بشود، زید الآن موجود است، لحظۀ دیگر معدوم بشود. یعنی حتی وجودی هم که ما در نظر می‌گیریم در لحظۀ بعد ممکن است این لباس وجود نداشته باشد.

**شاگرد:** حاج آقا اصلا یک جور دیگر اگر بگوییم که معنای حرفی اکرمه این اکرم از همان اوّلی که دارد القاء می‌شود به مخاطب مقیدا به

**استاد:** همان بیان مرحوم آخوند است دیگر. صبر کنید. حالا بیاییم ببینیم چه شکلی هست در باب، یعنی وجود بقاءً می‌تواند مقید باشد. ببینید مفاهیمی که در ذهن انسان، حالا قبلا ابتداءً یک نکته‌ای را عرض بکنم، مرحوم نایینی خب تعبیرشان این بود که نسب که معنای حروف هستند در عالم ذهن ایجاد می‌شوند رابط بین مفاهیم هستند. وجود رابطی هستند، وجود رابط هستند به اصطلاح، وجود رابط از سنخ وجود هست و در عالم ذهن ایجاد می‌شود. عیب ندارد همۀ حرف‌ها را می‌پذیریم، اشکال ندارد. ولی بحث این است ببینید ما مثلا اصلا حالا قبل از این که من به بحث حروف بپردازم بحث این هست که مفهومی مثل انسان آیا این مفهوم در ذهن انسان وجود پیدا می‌کند بعد، آن مثال در مدرسۀ شهر، آن در را شما در نظر بگیرید، آن در در عالم ذهن این مفهوم وجود پیدا می‌کند یا وجود پیدا نمی‌کند؟ ما می‌بینیم که وجدانا اوّل در وجود پیدا کرده در ذهن انسان، بعد به آن مدرسه می‌چسبد، اینجور نیست که هیچگونه وجود ذهنی نداشته باشد، نه مفاهیم مثل در، مدرسه، شهر این مفاهیم در ذهن می‌تواند وجود داشته باشد و وجود پیدا می‌کنند. این مفاهیمی که در ذهن انسان وجود پیدا می‌کنند با وجودی که وجود پیدا کردند ولی این هنگام وجود پیدا کردنشان مجرد از مفاهیم دیگر هستند، یک سری حروف رابطی داریم، یک مفاهیم رابطی داریم که این دو تا مفهوم مجزا را به هم می‌چسباند یک مفهوم واحد درست می‌کند، در مدرسه، این حالت ربطی که بین در و مدرسه ایجاد می‌شود. ما در حدوثا چسبیده به مدرسه نیست، مدرسه هم حدوثا چسبیده به در نیست، ولی بقاءً با یک وجود رابطی این وسط می‌آید این دو تا را به هم می‌چسباند در و مدرسه به همدیگر می‌چسبند یعنی حد وجودی در هم تغییر می‌کند، حد وجودی مدرسه هم تغییر می‌کند در عالم ذهن، یعنی آن مفهومی که در ذهن من شکل گرفته حد وجودی «در» استقلال دارد، یعنی به مفهوم دیگر نچسبیده، استقلالی که اینجا می‌گویم استقلال در مقابل معانی حروف نیست. یعنی به یک مفهوم دیگر نچسبیده، جزئی از مفهوم مرکب نشده، مدرسه هم همینجور، ولی یک حرف می‌آید این دو تا را به همدیگر می‌چسباند یک مفهوم وُحدانی ایجاد می‌کند. شبیه مثلا اجزای یک ساختمان، آجرهای مختلفی که وجود دارند این آجرها جدا جدایند، ولی یک ملاتی بین اینها قرار می‌گیرد اینها به همدیگر می‌چسباند یک ساختمان ایجاد می‌کند. ما در عالم ذهن مفاهیمی را که ذاتا یعنی ابتداءً، حدوثا تعبیر بکنم، حدوثا جدا جدا هستند ذهن انسان یک ابزاری دارد به نام حروف، این ابزار می‌آید اینها را به همدیگر می‌چسباند. به همدیگر می‌چسباند یعنی چی؟ یعنی آن مفاهیمی را که حدوثا مجزا بودند بقاءً متصل به هم می‌شوند، حالا در مدرسه وقتی به هم متصل شدند این هنوز اینجور نیست که نتواند یک جزء دیگر بهش بچسبد، در آن، خب باز یعنی در لحظۀ اوّل در مدرسه جدا از هم هستند، در آن دوم در و مدرسه را به وسیلۀ آن ادات رابط که آن نسبت اضافه باشد به هم می‌چسبانیم، در زمان سوم ممکن است این در مدرسه را که یک مفهوم مرکب شده به چیز سوم بچسبانیم، بعد ما این ترکیب‌های مختلفی که بین اینها ایجاد می‌کنیم یک مفهوم مرکب گنده درست کنیم، بزرگ درست کنیم، مانعی ندارد، یعنی حد ذهنی مفاهیم بقاءً ممکن است تغییر کنند، بعضی از مفاهیم حد ذهنی‌شان مستقلند یعنی به مفهوم دیگر نچسبیدند، ولی همین مفهوم ذهن انسان قادر است این مفاهیم را به هم بچسباند، بچسباند یعنی چی؟ یعنی در همان آنی که جدا هستند بچسباند؟ نه، بقاءً، حد شیء تغییر می‌کند، شبیه همان وجود خارجی عرض کردم، یک شیء ممکن است در وجود خارجی در ساعت اوّل مقید به زمان اوّل باشد، در ساعت دوم مقید به زمان دوم باشد، در ساعت اوّل آن زید راکب باشد، در ساعت دوم جالس باشد، در ساعت اوّل منوط باشد، در ساعت دوم غیر منوط باشد، یعنی زمان که تغییر می‌کند وجود خارجی هم تغییر می‌کند، وجود ذهنی هم همینجور است، مفاهیم که در ذهن انسان شکل می‌گیرند این مفهوم اینجور نیست که همیشه به همین شکل اصلی‌اش بماند، نه بعدا این مفهوم می‌تواند به وسیلۀ ضمیمه شدن مفاهیم دیگر و مفاهیم ربطی که وجود و رابط هستند یک مفهوم جدیدی ایجاد بشود، بنابراین این تعینی که این ربط وجود رابط ایجاد می‌کند به گونه‌ای نیست که مانع از این بشود باز این تقیید دیگری بهش عارض بشود، این تعین این دو مفهوم را به هم می‌چسباند، ولی باز این مفهوم صلاحیت چسبناکی دارد می‌تواند در ظرف سوم، نه در همان ظرف دوم، در زمان سوم جزئی از یک مفهوم سه جزئی باشند، مفهوم چهارجزئی باشند، همینجور هی گنده بشود و انواع و اقسام یعنی ببینید آن حروف ربطش هم انواع و اقسام رابط داریم، یک رابط اضافی داریم، یک رابط وصفی داریم، یک رابط فی‌ای داریم، حرف فی، یک رابط حرف مِنْ داریم، اینها یعنی آن ملات‌هایی هم که این مفاهیم را به هم می‌چسبانند خودشان سنخه‌هایش مختلف است، ملات‌های مختلف، مفاهیم استقلالی ممکن است به همدیگر بچسباند یک مفهوم وُحدانی گندۀ عجیب و غریبی در ذهن انسان ایجاد کنند، این امکان‌پذیر است. به نظر می‌رسد حالا یک توضیحی اینجا می‌خواهم بدهم، به نظر می‌رسد که نسب ناقصه از این سنخ‌اند معمولا، ولی نسب تامه اینجور نیستند، ببینید وقتی من می‌گویم زید عالمٌ، اینجور نیست که در ذهن من اوّل یک نسبت تامه ایجاد کنم بعد این نسبت تامه را قید بزنم، نه از اوّل به صورت مقید ایجاد می‌شود، چطور؟ این شبیه همان معنایی هست که مرحوم آخوند در بحث انشاء ایجاد فرموده، ببینید هیئاتی که دال بر نسب تامه هستند کارشان این هست که یک نسبت تام در ذهن انسان ایجاد کنند، به تعبیر مرحوم نایینی، نقش ایجادی دارند، نه نقش اخباری، قبول، درست هم هست، ولی این هیئت گاهی اوقات به تنهایی این نقش را ایفا می‌کند، نقش ایجادی را. گاهی اوقات به ضمیمۀ یک إنْ شرطیه این ایجاد را، یعنی از اوّل اینها به گونه‌ای آن لفظ وضع شده که هم بتواند به تنهایی ایجاد کند نسبت را، هم به اضافۀ یک إنْ دیگری که در جملۀ شرطیه می‌آید، یعنی ما در واقع یک ایجاد اینجا بیشتر نداریم، جملات افرادیه ما می‌گفتیم ایجادهای متعدد و در زمان‌های متعدد است. یعنی یک مفهوم با ضمیمه شدن به یک مفهوم دیگر یک مفهوم جدید ایجاد می‌شود، این مفهوم جدید که ایجاد شد باز به یک مفهوم دیگر می‌چسبد، مفهوم جدید به مفهوم سوم، یعنی ایجادهای متعدد ولی در زمان‌های متعدد، توجیه این که چطور حد وجودی شیء تغییر می‌کند، اوّل دو جزئی بود، بعد سه جزئی می‌شود، اوّل اصلا یک جزئی بود، مفهوم آن هم باید توضیح بدهیم، اوّل این مفهوم یک جزئی بود، جزء دیگر نداشت بعد دو جزئی می‌شود، دو جزئی بود سه جزئی می‌شود آن را به زمان ارتباط می‌دادیم که این مفهوم در ذهن انسان به اصطلاح در زمان‌های متعدد تطورات مختلفی را به خودشان می‌گیرد. ولی نسب اینجور نیست، اینجور نیست که ما دو تا نسبت در ذهنمان شکل بگیرد، یک نسبت مطلق، یک نسبت مقید، که یک نوع تناقض باشد، این تناقض است دیگر، هم زید عالم باشد علی وجه الاطلاق، هم زید عالم باشد به نحو مقید، عالم بودن علی وجه الاطلاق با عالم بودن مقید زید تناقض دارد اصلا یعنی تنافی دارد، تناقض تعبیر منطقی هست که، اینجوری نیست که دو تا نسبت تصدیقیه اینجا تحقق پیدا کند، نه از اوّل هیئت وضع شده برای این که یا به تنهایی آن ایجاد را، آن وجود را محقق کند یا با آن عمل اکره‌اش، یعنی گاهی اوقات مثل یک بنایی می‌ماند که به تنهایی کار می‌کند، گاهی اوقات بنایی که کارگر دارد، بنایی هست که یک دستیار دارد، اینجا یک نکته‌ای را هم من عرض بکنم، این مطلبی که می‌گوییم شبیه از یک جهتی شبیه حرف مرحوم آخوند است که تقیید قبل از عروض جزئیت و ایجاد هست، مرحوم آخوند تصویرش این هست که انشاء مساوق جزئیت است، انشاء معانی ایجادیه است، ایشان می‌گوید انشاء که ایجادی هستند ما اوّل مفهوم را مقید می‌کنیم بعد این مفهوم مقید را ایجاد می‌کنیم. این تصویری که مرحوم آخوند دارد. اینجا هم از یک جهت این تصویری که ما داریم شبیه این هست، از یک جهت دیگر هم شبیه فرمایش مرحوم آشیخ محمد حسین هست که نسب سه طرفه، ایشان یک نسبت‌های سه طرفه تصویر می‌کند. از جهتی شبیه این است، یعنی ما یک مفهوم ذهنی، یک وجود ذهنی ایجاد می‌کنیم که این وجود ذهنی سه تا جزء مستقل دارد، مبتدا، خبر، شرط. اینها را به وسیلۀ رابط‌ها به همدیگر ربط می‌دهیم، فقط یک نکته‌ای هست، مرحوم آقای آشیخ محمد حسین گویا یک نسبتی که این سه تا را به هم بچسباند تصویر کرده، ولی ما می‌گوییم نه ما یک لفظ هیئت جملۀ اسمیه داریم، هیئت جملۀ اسمیه می‌آید مبتدا و خبر را به هم می‌چسباند، یک إنْ شرطیه داریم، إنْ شرطیه این جمله را به جملۀ دیگر می‌چسباند، البته نه این که این جمله بعد از این که به صورت جمله در آمد و نسبت تصدیق شد، یعنی یک قضیۀ تصدیقیه ایجاد کرد به آن می‌چسباند، نه یک تعبیر نحویون دارند، نحویون می‌گویند که شرط و جزاء خودشان یک جملۀ تام‌اند ولی وقتی إنْ شرطیه می‌آید آن جملۀ تام می‌شود جملۀ ناقص، ما همین را می‌خواهیم بگوییم، می‌خواهیم بگوییم که إنْ شرطیه خاصیتی دارد، می‌تواند آن هیئتی را که این دو تا را به همدیگر می‌چسباند ولی یک جملۀ تام ایجاد می‌کرد و آن چیزی که اجزاء شرط را به هم می‌چسباند این اجزای جزاست. آن چیزی که اجزای شرط را به هم می‌چسباند این را، این إنْ شرطیه می‌آید همۀ اینها را با همدیگر یک کاسه می‌کند، یعنی ما یک ربطی بین، فرض کنید من اینجوری می‌گویم إن جاء زید فعمروٌ جاءئ، ان کان زید جائیا فعمروٌ جائی، ما یک هیئتی بین زید و جائی در جملۀ شرط داریم، یک هیئتی بین عمرو و جائی در جملۀ جزاء داریم. اینها در صورتی که اگر إنْ نبودند خودشان نسب تامه را ایجاد می‌کردند، در شرط و جزاء آن هیئتی که هیئت جملۀ اسمیه دال بر نسبت تامه بود ولی در صورتی آن نسبت تامه می‌شود اصل النسبة یکی است، تامه بودنش یک مرحلۀ دیگری است، تامه بودنش به این است که إنْ نیاید، اگر إنْ بیاید این إنْ هست که تمامیت نسبت را ایجاد می‌کند، پس بنابراین ما در واقع یک، یعنی این را می‌خواهم بگویم هیئت جملۀ اسمیه وضع شده برای اعم از نسبت تامه و نسبت ناقصه، اگر بخواهد نسبت تامه بشود باید دیگر إنْ توش نباشد، آن إنْ شرطیه، آن باعث می‌شود که آن هیئتی که دال بر نسبت بود نسبتش تامه بشود اگر إنْ شرطیه نبود، ولی اگر إنْ شرطیه بود این می‌شود نسبت ناقصه. حالا این را که می‌خواهم بگویم، نکته‌ای که می‌خواهم رویش تکیه کنم این است، آن مفهومی که در ذهن انسان وجود پیدا می‌کند مفهوم چهار جزئی است، چهار جزئی البته، یعنی یک زید داریم جائی که مربوط به زید هست، عمرو داریم جائی که مربوط به عمرو هست و یک ملات‌هایی که اینها را همه را به همدیگر ربط می‌دهد. یک ملات داریم زید و جائی را به هم ربط می‌دهد که البته اینجا دیگر نسبت ناقصه است نه نسبت تامه، یک ملات داریم عمرو و جائی را به همدیگر ربط می‌دهیم باز هم اینجا ناقصه است، و یک ملاتی داریم که همۀ اینها را با همدیگر یک کاسه می‌کند که آن إنْ شرطیه است، یعنی إنْ شرطیه اینجا دیگر دال بر نسب تامه است، جایی که جملۀ ما نسب نسب تامه باشد وجود به وسیلۀ آن نسبت تامه ایجاد می‌شود یعنی این مفهوم تقرر ذهنی‌اش به عنوان یک نسبت تامه و به عنوان یک تصدیق منوط به إنْ است. بنابراین هیچ مانعی ندارد، این چیزی که ما می‌فهمیم این شکلی است یعنی مفاهیم ذهنی انسان اینجور نیست که اوّل ان جاء زید فعمروٌ جاء، عمروٌ جاء اوّل در ذهن انسان شکل بگیرد به صورت یک نسبت تامه بعد بگوییم این نسبت تامه که تقییدپذیر نیست، نه، این نسبت اگر إنْ نبود نسبت تامه بود، ولی حالا که إنْ هست دیگر نسبت ناقصه است، آن نسبت جزاء که لولا إنْ نسبت تامه بود الآن نسبت ناقصه می‌شود و نسبت تامه به وسیلۀ إنْ و هیئت جملۀ شرطیه، جملۀ شرط، و هیئت جملۀ جزاء ایجاد می‌شود. این مجموعه با همدیگر یک، حالا بفرمایید إن دال بر آن نسبت تامه است یا هیئت جملۀ شرطیه دال بر نسبت تامه است، مهم نیست، خیلی آنش مهم نیست که ما دال بر نسبت تامه را کل هیئت بدانیم یا إنْ بدانیم آنها خیلی در این بحث‌ها. ولی علی ای تقدیر من این را می‌خواهم بگویم، می‌خواهم بگویم اینجور نیست، یعنی این همان تبیینی هست که مرحوم آخوند دارد، که مرحوم آخوند می‌گوید اوّل تقیید حاصل می‌شود، اینها به همدیگر قید می‌خورند، بعد این که قید می‌خورد انشاء می‌شود، حالا من انشاء تعبیر نمی‌کنم، می‌گویم ایجاد می‌شود، حالا انشاء نگویید، بگویید اصلا از سنخ انشاء نیست، ایجاد می‌شود. ما بحث ما این است اوّل این اجزاء به همدیگر ربط تصوری پیدا می‌کنند، ربط تصویری‌شان یکباره است، ربط تصوری مرحله به مرحله می‌توانند ایجاد بشوند، یک مفهوم به مفهوم دیگر اضافه بشود، دوباره آن مفهوم به مفهوم دیگر اضافه بشود، مفهوم‌ها به همدیگر اضافه بشوند، ولی بخواهد این مجموعه نسبت تامه داشته باشند یکپارچه باید نسبت تامه ایجاد بشود.

**شاگرد:** تامه یعنی تعلیلیه

**استاد:** که طبیعتا تعلیلیه‌اند، این نسبت تامه از اوّل که ایجاد می‌شود تعلیلیه ایجاد می‌شود نه اوّل به نحو غیر تعلیلیه ایجاد بشود بعد آن نسبت تامۀ غیر معلقه تبدیل بشود به نسبت تامۀ معلقه، اشکالی هم نداشت، یعنی من این مطلب را عرض کردم اشکال، ما مفاهیم ذهنی می‌توانند بقاءً تغییر کنند، اشکالی ندارد، ولی وجدانا آدم می‌داند اینجور نیست، یعنی وجدانا ما می‌دانیم این نسب تامه تغییر نمی‌کنند، مثل نسب ناقصه نیست، مثل مفاهیم افرادی نیست که مفاهیم افرادی قید بگیرند، قید بگیرند، قید بگیرند، نسبت تامه اوّل نسبت تامه بودنش تحقق پیدا نمی‌کند بعد از تحقق با وجود پیدا کردن وجودش مقید بشود، وجدانا اینجور نیست، پس بنابراین به نظر می‌رسد که این تحلیلی هست که از حقیقت نسب و امثال اینهاست. حالا اینها یک توضیحاتی دارد ان شاء الله بعد از ایام فاطمیه در موردشان توضیح خواهم داد.

تسلیت می‌گویم این ایام را ان شاء الله که خدا توفیق بدهد با شرکت در مجالس حضرت زهرا یک ذخیره‌ای برای آخرت خودمان داشته باشیم.

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد